

کتاب و کتابت در ایران باستان^۱

نوشتهٔ دکتر سعید عریان^۲

چکیده: معرفی انواع گوناگون خطوطی که در الفهرست آمده نشان می‌دهد که خرد و دانش در نزد ایرانیان پیش از اسلام اهمیت بسیار داشته است. اما خرد و دانش در آن زمان به دانش‌روایی گرایش داشته تا به روش مکتوب. این بدان معنا نیست که فرهنگ ایران باستان به کل با کتابت بیگانه بوده است و مؤید آن کتابها و رسالات فراوانی است که لااقل امروزه اسامی آنها به ما رسیده است. عدم رواج سنت کتابت به دلایلی بوده از جمله: محدودیت استفاده از نوشتار و ممنوعیت آن برای توده مردم، شکل خط پهلوی و عدم امکان تسلط بر آن، و گرایش به سنت شفاهی به عنوان یکی از ویژگیهای فرهنگی. سپس نویسنده به عوارض منفی سنت شفاهی در ایران باستان اشاره می‌کند که عبارتند از عدم وجود رده بندی در علوم و از بین رفتن بخشی از داستانها، اشعار، تاریخ و اساطیر گذشته. در پایان مقاله فهرستی از آثار ایرانی پیش از اسلام آمده است.

ابن ندیم در اثر بسیار باارزش و معتبر خود الفهرست به نقل از ابن مقفع به انواع گوناگون خطوطی که در بین ایرانیان رواج داشته - تحت عناوینی چون: دین دبیره، ویش دبیره، کشتج، نیم کشتج، شاه دبیره، هام دبیره و نام دبیره - اشاره نموده است (۱) که امروز از بین آنها، تنها دو خط یعنی دین دبیره یا خط اوستا و گشته دبیره یا خط پهلوی قابل شناسایی است.

این سخن ابن ندیم شاید به اعتبار عدم شناسایی مصادیق، رنگی از اغراق بخود بگیرد، اما بی تردید از اهمیت خرد و دانش نزد ایرانیان حکایت می‌کند. خرد و

۱. این مقاله توسط نویسندهٔ آن در کنفرانس بین‌المللی «کتاب و احیای تمدن شرق» که در روزهای ۲۵ خرداد تا ۳ تیر ۱۳۶۹ در شهر دوشنبه، پایتخت جمهوری تاجیکستان برگزار گردید، خوانده شد.

۲. عضو هیئت علمی و معاون پژوهشی کتابخانه ملی

دانش پیوسته در ایران باستان دارای اهمیتی بسزا بوده است. یشت شانزدهم موسوم به دین یشت سراسر به ایزد علم و دانش یعنی «چیستا» تعلق دارد. (۲) واژه «دین» که گونه تحول یافته واژه اوستایی - *daēnā* می باشد از ریشه - *dā(y)* به معنی «بصیرت داشتن و شناخت درونی» آمده است. (۳) در متون بازمانده از فارسی میانه - به معنای عام کلمه - نیز، جای جای با عباراتی که به نوعی بر اهمیت خرد و دانش اندوزی تأکید دارند برخورد می کنیم.

در متن پهلوی شکفتی و ارزشمندی سیستان بند ۹ و ۱۰ آمده است که:

۹- یکی این که گشناسب شاه دین را به دریای فرزندان روایی بخشید
 ۱۰- نخست به سیستان و سپس به دیگر ممالک به (یاری) همپرسگی زردشت و سین
 اهومستودان بستی که از شاگردان زردشت نخستین (کس) به داشتن یکصد شاگرد او
 بود. (۴)

پس از این مقدمه بسیار کوتاه، درمی یابیم که بی تردید خرد و دانش در بین ایرانیان نیز همانند برخی دیگر از اقوام باستانی، پیوسته مورد احترام، توجه و گرایش بوده است. اما نکته مهم و قابل ذکر این که، اگر برای خرد و دانش دو وجه بیان یعنی مکتوب و روایی قابل شویم باید بگوییم که به استناد اسناد، مدارک و منابع معتبر بسیاری، سنت غالب در ایران باستان به دانش روایی گرایش داشته است. به عبارت دیگر، در ایران باستان، سنت کتابت به معنای خاص کلمه و تکیه بر علم و دانش مکتوب و در نتیجه اشاعه و رواج آن، آن گونه که باید شکل نگرفته، در واقع این وجه از دانش جای خود را به دانش روایی یا علم سینه به سینه داده است.

البته بیان این مطلب به آن معنا نیست که فرهنگ ایران باستان به کل با کتابت بیگانه بوده است که این برداشتی است کاملاً غلط و مؤید آن دهها جلد کتب و رسالات بجا مانده در دست و صدها نام در منابع و مأخذ معتبر. (۵)

در الفهرست، کتاب التاج، کشف الظنون و منابع دیگر، به آثار بسیاری از ایران باستان اشاره شده که یک جلد از آنها نیز به دست ما نرسیده است. بزرگترین اثر حماسی ایران یعنی شاهنامه فردوسی که در پهنه ادب پارسی چون تهمتن قد برافراشته است، بر خداینامه ها و آثاری استوار است که حتی پاره ای از یکی از آنها

نیز امروز در دست نیست. در متن پهلوی شهرهای ایران بند ۴ و ۵ آمده است: پس زردشت از فرمان گشتاسب شاه دین آورد (و آن را بر) هزار و دویست فرگرد به دین دبیره بر صفحات زرین کند و نوشت و به گنج آن آتش (گاه) نهاد. و سپس گجسته اسکندر (آن را) سوخت و به دریا افکند. (۶)

بسیاری از کتب و منابع پس از اسلام ایران دارای متن پهلوی و یا پارتی بوده و سپس به زبان عربی ترجمه شده‌اند که از بین مهمترین آنها می‌توان به کلیله و دمنه، ویس و رامین، هزار افسان، سندبادنامه و طوطی‌نامه اشاره کرد.

با توجه به موارد و نمونه‌های فوق درمی‌یابیم که در ایران باستان نیز کتب بسیاری وجود داشته است. ولی به سبب عدم استواری سنت کتابت این امر به دلایلی که خواهد آمد جامع‌الشمول نشده و همان‌گونه که گفته شد، فرهنگ غالب پیوسته به سنت روایی اقبال بیشتری نشان داده است.

در ابتدا باید به یک نکته مهم توجه کرد و آن این که، اصولاً فرهنگ هر قوم، مجموعه درهم بافته‌ای است که تمام عناصر آن از هر سو با یکدیگر در ارتباط تام هستند به طوری که توجیه و بازشناسی یکی از آنها به صورت مجرد و بدون توجه به تمام عناصر، محقق را به بیراهه کشانده و در پایان به نتیجه‌ای نامطلوب و خلاف واقع رهنمون می‌گردد. یک چنین مجموعه‌ای را اصطلاحاً «نظام»، «دستگاه» و یا «سیستم» می‌نامند. پس با فرض اینکه فرهنگ یک قوم یک نظام است، لامحاله باید با نگرشی سیستمی به آن نگریست. در چنین شرایطی نباید درباره عناصر فرهنگی با نظر منفی یا مثبت به ارزیابی نشست و براساس معیارهای شخصی و یا نسبی در سلب و یا ایجاب آنها تأکید ورزید. زیرا اولاً در یک سیستم نمی‌توان یکی از عناصر را بدلخواه حذف کرده و یا ندیده گرفت، ثانیاً، مجموعه‌ای که ما آن را فرهنگ می‌نامیم روح یک ملت بوده و در حقیقت تبلور اندیشه آن ملت در طول هزاران سال به شمار می‌رود. نتیجه اینکه منطقی‌ترین و راهگشاسترین برخورد با این مجموعه، بازشناسی دقیق، توصیف ساختی و توجیه مبهمات آن است.

عدم رواج سنت کتابت یکی از ویژگیهای فرهنگی ایران باستان است. این ویژگی معلول علل مختلفی است که به مهمترین آنها اشاره می‌شود.

الف: محدودیت استفاده از نوشتار و ممنوعیت آن برای توده مردم:

تنها آثار باقیمانده از دوران هخامنشی، تعدادی کتیبه به خط میخی و زبان فارسی باستان است. همان گونه که می‌دانیم کتیبه‌های فارسی باستان کاملاً به شاهان سلسله هخامنشی اختصاص دارد و به جز آنها اثر دیگری از این زبان در دست نیست. به عبارت دیگر از زبان فارسی باستان اثر مکتوبی با خط کتابی یا اصطلاحاً *Cursive* به جای نمانده که اگر می‌ماند شاید بسیاری از ابهامات زبانی را حل می‌کرد. مهمترین ابهام در این زمینه تحول زبان صد در صد تصریفی فارسی باستان به زبان کاملاً غیرتصریفی فارسی میانه و جنوبی یا پهلوی است. به عبارت دیگر شاید توجه این تحول و جهش غیرمنطقی زبانی، در شناخت زبان توده مردم آن دوره باشد که با هزاران افسوس هیچ اثر مکتوبی از آن در دست نیست. بدین ترتیب باید گفت که بدون تردید در دوره هخامنشی هیچ‌یک از مردم به جز خاندان سلطنتی حق بهره‌گیری و آشنایی با خط را نداشته است. در دوره میانه، بویژه در ایران ساسانی نیز وضع به همین منوال است زیرا ساسانیان خود را وارث سلطنت هخامنشیان و از تخمه آنان می‌دانسته‌اند از این روی تمام شیوه‌های حکومتی و فرهنگی آن دوره را احیا نمودند.

در کتاب صد در نثر که یکی از آثار بسیار مهم فارسی زردشتی بوده و می‌توان آن را با کتاب پهلوی شایست نه شایست در شباهت تام دید، دو مورد بسیار مهم آمده است. مورد اول در نود و هشتم که می‌گوید:

۱- اینک بهدینان را می‌باید که خط اوستا بیاموزند پیش هیربدان و اوستادان تا در خواندن نیایش و پشت خطا نرود.

۲- بیشتر واجب مر هیربدان را و اوستادان را هست که همه بهدینان را خط اوستا بیاموزند و اگر هیربد در آموختن ایشان تقصیر نماید او را عظیم گناه باشد.

۳- که اورمزد به افزونی زرتشت را گفت که هر هیربدی و اوستادی در آموختن اوستا بهدینان را تقصیر کند او را از بهشت چندان دور کنم که پهنای زمین است.

این در حالی است که در نود و نهم از همین کتاب آمده است:

- ۱- اینکه مؤبدان و دستوران وردان و هیربدان را نشاید که همه کس را پهلوی آموزند.
- ۲- که زرتشت از هورمزد پرسید که پهلوی آموختن مرکسان را شایده.
- ۳- هورمزد به افزونی جواب داد که هر که از نسل تو باشد مؤبد و دستور و هیربدی که خردمند باشد.
- ۴- دیگر هیچ کس را نشاید جز از اینکه گفته‌ام اگر دیگران را آموزد او را عظیم گناه باشد اگر بسیار کار و کرفه کرده باشد فرجام او را به دوزخ بود.

ما می‌دانیم که بخشهای پراکنده اوستا در دوره ساسانی جمع آوری گردیده و جهت ثبت آن خط بسیار ساده و آوانگار اوستا از روی خط بسیار مشکل پهلوی بوجود آمد. تا پیش از این دوره اوستا سینه به سینه نقل می‌شد و ایرانیان نیز الزامی در کتابت آن نداشتند.

عمده‌ترین عوامل احساس این ضرورت رویارویی تشکیلات دینی زردشتی با دین یهود با تورات، دین مسیح با انجیل به عنوان عوامل خارجی و آیین مانی با کتب مدون بسیار، در داخل بود و همان‌گونه که آنان نیز دریافته بودند اگر مجموعه پراکنده اوستا در همان زمان مدون و مکتوب نمی‌شد، بی‌تردید امروز چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

طبعاً این مجموعه پس از تدوین و کتابت برای استواری پایه ایدئولوژیکی خود نیاز به بهره‌گیری توده مردم از آن داشت و روشن است که تحقق این امر در شرایطی که هیچ‌یک از توده مردم با خط و به طور کلی با زبان نوشتاری آشنایی نداشتند امکان‌پذیر نبود. در چنین شرایط حاد و خطیر آموزش خط باید اجباری می‌شد و این الزام فقط در جامه یک دستور دینی می‌توانست ضمانت اجرایی یابد.

در این جا باید به این نکته توجه داشت که توصیه مؤکد به آموزش خط اوستا به وسیله هیربدان تنها معلول یک ضرورت مقطعی است و چنانچه این ضرورت یعنی به مخاطره افتادن یک دین شفاهی در برابر ادیان مکتوب پیش نمی‌آمد قضیه سالبه به انتفا موضوع بود.

کما اینکه آموزش خط پهلوی از سوی همین هیربدان که از آموختن خط اوستا توشه آخرت می‌اندوزند گناه کبیره به شمار رفته و خطایی است نابخشودنی. به اعتقاد نگارنده این سطور، این دو مطلب علی‌رغم قرار گرفتن بلافاصله در کنار هم، هر یک معلول دوره فرهنگی و تاریخی خاصی بوده و از نظر زمانی دارای فاصله‌ای

بسیاری می باشد.

ب. شکل خط پهلوی و عدم امکان تسلط بر آن

گذشته از مطالبی که گذشت عدم رواج سنت کتابت در ایران ساسانی دلیل دیگری نیز دارد و آن مشکل بودن بیش از حد خط پهلوی است. به عبارت دیگر این خط به اعتبار مشکلات نوشتاری و نیز خواندن آن دارای اشکال مضاعف است و چنانچه به فرض محال اگر هم برآموختن خط پهلوی توصیه می شد باز احتمالاً توده مردم اشتیاقی در استفاده از آن نشان نمی دادند و شاید جایگزینی سریع خط عربی به جای آن پس از ظهور اسلام در ایران بتواند یکی از دلایل همین امر به شمار آید.

پ. گرایش به سنت شفاهی بعنوان یکی از ویژگیهای فرهنگی

دلایل فوق از یک سو و اساساً گرایش به سنت شفاهی در مجموع از سوی دیگر سبب شد که سنت کتابت در ایران ساسانی نیز شکل نگیرد.

وجود این سنت شفاهی در ایران قبل از اسلام حتی در برخی از متون مکتوب آن دوره نیز به خوبی پیداست. از جمله این متون باید به متن پارتی - ساسانی شده یادگار زریبران و متن پارتی درخت آسوری اشاره کرد. در این متون به ویژه در یادگار زریبران، جنبه های نقالی کاملاً روشن بوده و می توان آنها را از دیگر بخشها تمایز بخشید.

البته در این جا باید توجه داشت که اصولاً در فرهنگ و جامعه ای که سنت شفاهی در آن وجود دارد، علومى مانند ریاضیات، شیمی، نجوم و غیره به سبب نیاز مبرم به امر کتابت، نمی توانند پا گرفته و رشد نمایند، بلکه در این گونه جوامع آن دسته از مطالب که با سنت شفاهی سنخیت کامل داشته و آموختن و نقل آنها نیاز به کتابت ندارد نشو و نما می یابند.

تایخ یکی از مواد مهمی بود که به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل می شد. به عبارتی، ساسانیان دارای یک تاریخ روایی بودند که ریشه در روزگاران کهن داشته و عمدتاً از راه نقل شفاهی شکل گرفت. این تاریخ مشتمل است بر داستانهایی درباره

شاهان اساطیری، قصه‌هایی درباره شخصیت‌های افسانه‌ای و نیز تاریخ واقعی. یکی دیگر از عمده‌ترین مطالب منقول به صورت شفاهی در ایران باستان شعر بود. زیر عنوان شعر، بسیاری از مفاهیم اخلاقی، حماسی، عشقی، اندرزی و غیره بیان می‌گردید و همین سنت در دوره پارتیان سبب شد که خنیاگری به وجیه‌ترین گونه خود شکل گیرد. بویس می‌گوید:

البته شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد خنیاگری حرفه‌ای در ایران، قبل از دوره اشکانی نیز وجود داشته است. روستا بیان نوعی ادبیات روایی سرگرم‌کننده داشته‌اند که معقول آن است که آنها را به شکل نظمی که به آواز خوانده می‌شد تصور نماییم. قطعات باقی‌مانده از آن، به قدری هست که بتوان ثابت کرد این ادبیات، به گونه‌ای حرفه‌ای پرورده می‌شده است. احتمالاً افسانه‌های سکایی رستم که با مواد کیانی رابطه تنگاتنگ دارند از این گونه‌اند. (۹)

بدون تردید این سنت خنیاگری از حمایت کتابت بی‌بهره بود و احتمالاً خنیاگران، به بدیهه‌سرایی دست می‌زده‌اند و آواز موجود در ویس و رامین نیز ظاهراً نوعی بدیهه‌سرایی است. (۱۰) براساس اسناد و مدارک می‌توان گفت که در ایران باستان، سنت خنیاگری نه تنها از طریق خنیاگران حرفه‌ای بلکه به وسیله همگان پرورده می‌شد. استرابون از کاربرد وسیع آوازهای روایی در تعلیم و تربیت نزد عامه مردم در عصر پارتیان سخن به میان آورده و می‌گوید که آموزگاران، رفتار ایزدان و اشراف را هم با آواز و هم بدون آواز شرح می‌دادند. (۱۱)

حتی، شاهان ساسانی نیز خود به سنت شفاهی اشتیاق وافر داشتند، و بیشتر ترجیح می‌دادند که برای در جریان قرار گرفتن امور از محدثان گوناگون بهره گیرند تا گزارش مکتوبی را بخوانند.

کوتاه سخن اینکه وجود سنت شفاهی و اشتیاق به دانش روایی امری است مسجل که در هر صورت یکی از ویژگی‌های بارز فرهنگی این مرز و بوم بوده و باید آن را به خوبی شناخته و توصیف کرد. از آنجایی که یک پدیده فرهنگی می‌تواند علی‌رغم جنبه‌های مثبت دارای عوارض نسبی نیز باشد و سنت شفاهی نیز به عنوان یک خصیصه فرهنگی، از این امر مستثنی نیست، لذا در اینجا جا دارد که به برخی از این عوارض اشاره‌ای گذرا نمود.

یکی از مهمترین عوارض سنت شفاهی عدم وجود رده‌بندی در علوم است. در ایران پیش از اسلام رده‌بندی علوم دیده نمی‌شود. به عبارت دیگر نمی‌توانیم آثاری را به طور مستقل مثلاً زیر عنوان فلسفه، نجوم، تاریخ و یا جغرافیا رده‌بندی کنیم. این امر سبب شده که حتی برخی تصور نمایند که در ایران باستان شاخه‌های گوناگون علوم وجود نداشته است. در حالی که بر اهل فن کاملاً روشن است که این تصور نادرست بوده و صحت ندارد. بلکه همان‌طور که گفته شد در ایران باستان رده‌بندی علوم انجام نگرفته و ما برای هر علم خاص به آثار مستقل و مدونی تحت همان عنوان برخورد نمی‌کنیم و یکی از بزرگترین علل این امر همانا وجود سنت شفاهی است. مهمترین و بزرگترین کتب و آثار مربوط به ایران پیش از اسلام به جز کتیبه‌ها و متون مانوی مانند: بندهش، گزیده‌های زادسپرم، نامه‌های منوچهر، دینکرد و غیره، حدوداً در سده سوم و چهارم هجری به کتابت درآمده‌اند که این خود نشان می‌دهد که سنت کتابت پس از ظهور اسلام در ایران رایج می‌گردد، و این در حالی است که با بررسی این آثار درمی‌یابیم که هر یک از آنها جامع علوم گوناگون هستند، به طور مثال، بندهش یکجا، به اسطوره، جغرافیا، تاریخ، آخرت‌شناسی، آفرینش، نجوم و غیره اشاره دارد. دینکرد یا دایرةالمعارف مزدیسنا نیز به همین روش ولی گسترده‌تر تدوین شده است.

آثاری مانند: ویس و رامین، هزارافسان، داستان رستم، سندبادنامه، طوطی‌نامه و غیره که بعد از اسلام به کتابت درآمدند، پیش از اسلام به صورت داستانهای روایی نقل می‌شده‌اند.

عارضه دیگر سنت شفاهی این است که بخش پیشین داستانها، اشعار، تاریخ و اساطیر پس از گذشت زمانی دراز از بین رفته و تنها پاره‌ای از آنها که توفیق حمایت از کتابت را یافتند به دست ما رسیده‌اند. این امر سبب شده که به طور کلی در ایران باستان کتابخانه، آن‌گونه که مثلاً در مصر وجود داشت، شکل نگیرد.

در این جا ذکر این نکته ضرورت تام داشته و تأکید بسیاری را طلب می‌کند که، اگرچه در ایران باستان سنت شفاهی بر سنت کتابت غلبه دارد، اما همان‌طور که آمد این به هیچ‌وجه به آن معنی نیست که ایران پیش از اسلام با علم، دانش و خرد بیگانه بوده است. ایرانیان، هم پیش از اسلام و هم پس از اسلام، پیوسته در ادب،

شعر، تاریخ‌نگاری، مطالعات زبانی، فلسفه، هنر، و شاخه‌های گوناگون علوم در تاریخ فرهنگ و تمدن جهانی نقطه عطف بوده و هستند. ارزش هر یک از آثاری که به صورت شفاهی نقل می‌شد. کمتر از زمانی که به کتابت درآمدند نبوده است. اندر زمانه‌هایی که پس از اسلام مستقلاً و یا به طور ضمنی مکتوب شدند، در زمان نقل روایی همان تأثیری را داشتند که پس از کتابت. وجود این امر به هیچ وجه از توجه و گرایش ایرانیان باستان به خرد، اندیشه و علوم نمی‌کاهد.

در پایان جا دارد که به آثار ایرانی پیش از اسلام اشاره‌ای گذرا نماییم. اگرچه تاریخ کتابت بسیاری از آنها به زمان پس از ظهور اسلام تا سده چهارم هجری مربوط می‌شود (در این فهرست، کتیبه‌های هخامنشی، و فارسی میانه، پارتی و پهلوی بر شمرده نشده است):

مجموعه اوستا یعنی: یشت‌ها، یسنا، ویسپرد، وندیداد، خرده اوستا

بخش‌هایی از اوستا که به پهلوی ترجمه شده است:

۱. وندیداد
۲. یسنا
۳. نیرنگستان
۴. ویشتاسپ یشت
۵. ویسپرد
۶. فرهنگ اویم
۷. هرمزد یشت
۸. بهرام یشت
۹. هادخت نسک
۱۰. انوگمدنیچه
۱۱. آتش نیایش
۱۲. وچرکرد دینیک
۱۳. آفرین گاهنبار

۱۴. هفتن یشت
 ۱۵. سروش یشت هادخت
 ۱۶. سی روزه بزرگ و کوچک
 ۱۷. خورشید نیایش
 ۱۸. آبان نیایش
 ۱۹. آفرینگان دهمان
 ۲۰. خورشید یشت
 ۲۱. ماه یشت
- و قطعات کوچک و بزرگ دیگر

متون دینی، اخلاقی و کلامی، پهلوی:

۱. دینکرد
۲. بندهش
۳. دادستان دینیک
۴. روایات پهلوی
۵. روایات امید اشاوهیشتان
۶. گزیده های زادسپرم
۷. شکند گمانیک و یچار
۸. شایست نه شایست
۹. پنج خیم آسرونان
۱۰. مینوی خرد
۱۱. نامه های منوچهر
۱۲. اردا ویرافنامه
۱۳. جاماسپ نامه
۱۴. ماتیکان یوشت فریان
۱۵. تفاسیر گوناگون بر اوستا و بسیاری از پرسش و پاسخهای دینی
۱۶. کلیه اندرزها و متون اندرزی، مانند اندرز آذرباد مارسپندان، اندرز

یوربوتکیشان، اندرز دانایان به مزدستان، یادگار بزرگمهر و غیره.
۱۷. کلیه ادعیه و نمازهای نیایشی، توبه‌ای و ستایشی

متون غیردینی پهلوی:

۱. مادیگان هزار دادستان در حقوق

۲. کارنامه اردشیر بابکان

۳. فرهنگ پهلوی

۴. یادگار زریران

۵. شهرهای ایران

۶. شگفتی و ارزشمندی سیستان

۷. خسرو قبادان و ریدکی

۸. نهش چیزگیتی

۹. نیرنگ زهرستن

۱۰. ماه فروردین روز خرداد

۱۱. درخت آسوری

۱۲. گزارش شطرنج

۱۳. آئین نامه نویسی

۱۴. پیمان کدخدایی

۱۵. داروی خرسندی

۱۶. بزرگداشت سورسخن

۱۷. آمدن شاه بهرام ورجاوند

۱۸. خیم و خرد فرخ‌مرد

۱۹. قطعات بی‌نام کوچک و بزرگ

و آثاری که فقط ترجمه عربی و یا فارسی دری آنها باقی است و به آنها در طول گفتار اشاره رفت.

پانویسها

۱. ابن ندیم، الفهرست، ترجمه: م. رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶. ص ۲۵-۲۲.
 ۲. پورداد، یشتها، جلد ۲. تهران ۱۳۴۷. ص ۱۵۷.
 3. Christien Bartholomae. *Altiranisches. Worterbuch*. Netherlands. 1979. p. 66.
 ۴. سعید عریان، «شگفتی و ارزشمندی سینان»، چپستا، سال ۳، شماره ۲، ص ۱۰۳.
 ۵. ابن ندیم، الفهرست. ص ۵۵۶-۵۶۰.
 - ۶ - سعید عریان، «شهرهای ایران»، چپستا، سال ۲، شماره ۶. ص ۵۹۹.
 7. Ervad Bamanji Nasrvanji Dhabhar, Bombay. 1909.
 ۸. سعید عریان، «درخت آسوری»، چپستا، سال ۶ شماره ۴ و ۳ و ۲. ص ۲۶۷ و ۲۵۳ و ۱۷۸-۱۶۶.
 9. Mary Boyce. «The Parthian Gosan and Iranian Minstrel Tradition.»
Journal of the Royal Asiatic Society. Part 1 & 2, 1957.
۱۰. همان اثر، ص ۱۲
۱۱. همان اثر، ص ۲۷